

نگاه استراتژیک چین به بریکس

محمد رضا دهشیری^۱

زهرا بهرامی^۲

قدرت نوظهور چین با حاکم شدن دوران گذار در نظام پساجنگ سرد تلاش نموده است با افزایش قدرت سیاسی و اقتصادی ضمن چرخش سیاست خارجی خود به سمت سیاست مسالمت‌آمیز با استفاده از نهادها و ائتلاف‌های موجود در حوزه‌های گوناگون از جمله ائتلاف سیاسی- اقتصادی بین‌قاره‌ای بریکس سهم خود را از قدرت جهانی افزایش دهد و ساختار جهانی را به سمت سیستم چندجانبه، منصفانه، عادلانه و متعادل در جهت زمینه‌سازی برای حضور سایر بازیگران بین‌المللی متمایل نماید. چین به عنوان یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین اعضای بریکس از جایگاه مطلوب‌تری نسبت به سایر اعضا به دلیل رشد بالای اقتصادی و نفوذ مطلوب سیاسی در عرصه جهانی برخوردار است.

در این راستا این سوال مطرح می‌شود که نگاه استراتژیک چین به بریکس چرا و چگونه قابل تبیین می‌باشد؟ و این فرض آزمون می‌شود که چین در چارچوب نهادگرایی نئولیبرال درصدد است در دوران گذار از رهگذر تقویت همکاری‌های اقتصادی و سیاسی در قالب نهادهای گوناگون از جمله بریکس، زمینه ساز ایجاد سیستم چندجانبه متعادل گردد.

واژگان کلیدی: نهادگرایی نئولیبرال، دوران گذار، بریکس، چین و سیستم چندجانبه متعادل.

۱. نویسنده مسئول، استادیار دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران، ایران.

Email: mohammadreza_dehshiri@yahoo.com

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد رشته دیپلماسی و سازمان‌های بین‌المللی دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران، ایران.

Email: mohajer561@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۱/۲۴ و تاریخ پذیرش: ۹۴/۲/۲

مقدمه

پس از پایان فضای دوقطبی، چین به عنوان یک قدرت نوظهور مدعی تحول ساختار به سمت سیستم متعادل و چندجانبه می‌باشد که در این راستا بر بریکس به عنوان نهاد همکاری کشورهای در حال ظهور به عنوان ابزاری مهم می‌نگرد. بریکس به عنوان یک نهاد همگرایی میان قدرت‌های نوظهور متشکل از کشورها و بازارهای در حال ظهوری است که از قاره‌های مختلف گردهم آمده‌اند و تلاش دارند ضمن گسترش همکاری و تعامل بین اعضا، منافع و اهداف مشترک تعریف نمایند و مواضع خود را در درون بریکس و خارج از آن در گستره بین‌المللی هماهنگ نمایند تا بتوانند در قالب یک قدرت جمعی ضمن کسب سهم بیشتری از قدرت جهانی، نظام را به سمت سیستم چندجانبه سوق دهند که در آن قدرت میان بازیگران مختلف تقسیم گردد و امکان حضور بازیگرانی با میزان قدرت متفاوت وجود داشته باشد. چین به عنوان یکی از کشورهای عضو این ائتلاف بین قاره‌ای به دلیل جایگاه مطلوب سیاسی و اقتصادی جهانی نسبت به سایر اعضا از قدرت و توان بیشتری برخوردار است.

چین با حاکم شدن اندیشه نئولیبرال در نظام بین‌الملل و اهمیت روزافزون بازیگران مختلف، نهادها و رژیم‌ها، افزایش اهمیت قدرت اقتصادی، وابستگی متقابل و همچنین گسترش همکاری‌ها تلاش نمود در مسیر جدیدی حرکت نماید که آن کشور را با هم پیمان‌های خود در یک میدان قرار دهد و بر قدرت در صحنه بین‌المللی بیافزاید. لذا این کشور به ایجاد و گسترش نهادها از جمله بریکس در جهت تسهیل تبادلات، تعاملات و افزایش قدرت مبادرت نمود. در واقع با توجه به این امر می‌توان چنین فرض نمود که نگاه استراتژیک چین به بریکس به دلیل حاکم بودن فضای وابستگی متقابل، نهادگرایی نئولیبرال و گسترش همکاری‌های سیاسی و اقتصادی نهادی در نظم جهانی نگاهی ابزاری در جهت ایجاد نظام چندجانبه متعادل و دموکراتیک‌تر می‌باشد. چین برای آنکه بتواند ضمن کسب قدرت بیشتر در عرصه جهانی خود را بازیگری فعال و تاثیرگذار نمایان سازد، نیازمند حضوری گسترده در سطوح متفاوت از موضوعات جهانی می‌باشد که این امر در میدان نوظهور بریکس که ائتلافی از میان چهار قاره مختلف جهانی با توانایی‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی و فنی می‌باشد، تسهیل می‌گردد. بنابراین از آنجا که بریکس به عنوان نهاد همکاری میان قدرتهای نوظهور نقش قابل توجهی در روابط بین‌الملل ایفا می‌کند، بررسی چرایی و

چگونگی نگاه استراتژیک مهم‌ترین عضو بریکس در آن از اهمیت بالایی برخوردار است. مقاله پیش‌رو با تکیه بر روش توصیفی-تحلیلی درصدد است ضمن پذیرش حاکم بودن دوران گذار در نظام بین‌الملل پسا جنگ سرد، تسری همکاری‌ها در حوزه‌های مختلف زندگی جمعی، اهمیت نهادهای بین‌المللی، فرامنطقه‌ای و حتی منطقه‌ای به ویژه بریکس، چرایی و چگونگی نگاه استراتژیک مهم‌ترین عضو آن یعنی چین را در خصوص این نهاد تبیین نماید. چنین به نظر می‌رسد که این امر در قالب نظریه نهادگرایی نئولیبرال بسیار قابل توجه و مناسب خواهد بود. زیرا از نظرگاه این اندیشه نیز بر اهمیت نقش نهادها در راستای کسب اهداف و منافع تأکید می‌شود. بنابراین مقاله حاضر در پاسخ به سؤال اصلی در خصوص تبیین چرایی و چگونگی نگاه استراتژیک چین به بریکس در صدد آزمون این فرضیه می‌باشد که چین در چارچوب نهادگرایی نئولیبرال درصدد است در دوران گذار از رهگذر تقویت همکاری‌های اقتصادی و سیاسی در قالب نهادهای گوناگون از جمله بریکس، زمینه ساز ایجاد سیستم چندجانبه متعادل گردد

چارچوب نظری؛ نئولیبرالیسم نهادگرا

این شاخه لیبرالیسم از اندیشه‌های لیبرال اولیه در مورد تأثیرات سودمند نهادهای بین‌المللی نشأت گرفته است و بر آن است که نهادهای فراملی می‌توانند باعث همکاری بهتر و بیشتر شوند؛ اما در عین حال بر خلاف لیبرال‌های اولیه، معتقد نیستند که این نهادها می‌توانند دگرگونی در تحولات بین‌الملل ایجاد نمایند و یا قدرت‌های بزرگ را محدود و کنترل نمایند. از طرف دیگر آن‌ها با دیدگاه واقع‌گرایان نسبت به نهادهای بین‌المللی موافق نیستند. طبق دیدگاه واقع‌گرایان، نهادهای بین‌المللی تکه کاغذهایی بیش نیستند و کاملاً در خدمت دولت‌های قدرتمند قرار دارند. لیبرال‌های نهادگرا معتقد هستند که نهادها صرفاً در خدمت دولت‌های قدرتمند قرار ندارند، استقلال دارند و می‌توانند باعث همکاری میان دولت‌ها شوند (سورنسون، جکسون؛ ۱۳۹۱: ۱۵۴). مهم‌ترین نظریه پرداز این اندیشه "رابرت کوهن"^۱ می‌باشد. وی در کتاب "قدرت و وابستگی متقابل"^۲ تقریر نوینی از نهادگرایی ارائه

^۱ Robert Cohen

^۲ Power and Interdependence

نمود که به زعم خود وی همان اندازه که وام‌دار لیبرالیسم بود بر واقعیت نیز تکیه داشت. وی این مفروضه‌ها را از واقع‌گرایی می‌پذیرد:

۱. نظام بین‌الملل آنارشیک است و اصل خودیاری بر آن حاکم می‌باشد؛

۲. دولت‌ها کنشگران اصلی در روابط بین‌الملل هستند؛

۳. دولت‌ها به عنوان کنشگرانی یکپارچه و عقلانی بر اساس تأمین منافع ملی رفتار می‌کنند؛

۴. برای دولت‌ها توانمندی اهمیت دارد؛

۵. میان ایجاد رژیم‌های بین‌المللی و قدرت ارتباط وجود دارد و سرانجام،

۶. قدرت و وابستگی متقابل از هم مستقل نیستند و وابستگی متقابل نامتقارن نوعی از قدرت است. اما کوهن استدلال اصلی لیبرال را که واقع‌گرایی بیش از حد بر تعارض تأکید دارد و ظرفیت نهادهای بین‌المللی را برای پیشبرد همکاری دست کم می‌گیرد، حفظ می‌کند. وی بر پایه مفروضه‌های واقع‌گرایی می‌کوشد یک نظریه همکاری بین‌المللی ارائه دهد و نشان دهد که به رغم وجود عناصری که واقع‌گرایان از نظام بین‌الملل ارائه می‌دهند، همکاری شکل می‌گیرد و مهم‌تر آنکه، همکاری بعد از افول هژمونی همچنان باقی می‌ماند، وی می‌پذیرد که وجود قدرت‌های بزرگ ممکن است منجر به ایجاد نهادهای بین‌المللی گردد، ولیکن همکاری بین‌المللی امری بسیار مهم‌تر و پایدارتر از آن است که با نبود چنین قدرت‌هایی از بین برود (مشیرزاده، ۱۳۹۰: ۶۵-۶۶).

باور پایه‌ای نهادگرایی نئولیبرال آن است که بازیگران می‌کوشند دستاوردهای مطلق^۱ منفرد خود را به حداکثر برسانند و نسبت به دستاوردهای دیگران بی‌تفاوت هستند. با افزایش دستاوردها، دولت‌ها به منافع بیشتری دست می‌یابند لذا اگر همکاری باعث افزایش سود می‌شود باید به آن مبادرت نمود (Keohane, 1984: 27). در واقع، مسئله مهم این نیست که دیگران چه مقدار سود به دست می‌آورند، بلکه آنچه اهمیت دارد دستاورد و سودی است که خود به دست می‌آورند. لذا دولت‌ها به سمت همکاری گرایش دارند و تلاش می‌نمایند موانع موجود در این امر را کاهش و تبادلات را افزایش دهند. ولیکن برای ایجاد همکاری‌ها و تعاملات نیازمند مرکزی برای مدیریت رفتارها می‌باشند لذا نهادها برای مدیریت همکاری‌ها و برطرف نمودن موانع از جمله تقلب و فریب با ایجاد ارتباط و گسترش تعامل که

^۱ . Absolute Gains

منجر به شفاف‌سازی و آگاهی از نیات می‌گردد، ایجاد می‌شوند که نتیجه این روند، افزایش همکاری و هماهنگی در سطوح و حوزه‌های مختلف خواهد بود که دستیابی به منافع به ویژه منافع مشترک را تسهیل می‌کند. در حقیقت این قسمت است که به تأثیر مستمر رژیم‌ها و نهادها بر توان کشورهای که منافع مشترکی در همکاری دارند توجه می‌شود زیرا که با توجه به عقلانی بودن دولت‌ها، که به دنبال کسب سود و فایده بدون توجه به میزان دستاورد دیگران هستند، استفاده از نهادها افزایش یافته و دولت‌ها به افزایش همکاری و تداوم آن به سمت رژیم‌ها و نهادها رو می‌آورند. این امر به آن دلیل است که رژیم‌ها و نهادها می‌توانند رفتار و اعمال بازیگران را مدیریت و کنترل نمایند و حتی امکان پیش‌بینی رفتارها را نیز فراهم می‌نمایند.

از دیدگاه کوهن، رژیم عبارت است از: "از اصول، قواعد و هنجارهایی که در پیرامون آن‌هاست که انتظارات و رفتار دولت‌ها در هر حوزه موضوعی خاص به هم نزدیک می‌شود". این نزدیکی انتظارات رفتاری، یعنی پیش‌بینی پذیری که خود موجب کاهش ریسک می‌شود. به این ترتیب است که دولت‌ها در می‌یابند که به رغم ایجاد تغییراتی در موازنه قدرت، منافع بلند مدت و عقلانی‌شان در تداوم همکاری نهفته است. کارکرد رژیم‌ها عبارتند از:

۱. ایجاد الگویی در چارچوب حوزه‌های موضوعی خاص که به سازگاری دولت‌ها با قواعد مورد توافق منجر می‌شود؛ زیرا دولت‌ها می‌دانند که در صورت ناسازگاری با قواعد و سرپیچی از آن‌ها با مجازات روبه‌رو می‌شوند؛
۲. رژیم‌های باعث کاهش هزینه مبادلاتی بین‌المللی در چانه زنی‌های مشروع می‌شوند و هزینه چانه‌زنی‌ها نامشروع را افزایش می‌دهند؛
۳. رژیم‌ها عدم قطعیت را با ارائه اطلاعات و افزایش مسئولیت‌پذیری کاهش می‌دهند. یعنی احتمال تقلب در روابط که مانع اصلی در برابر اعتمادپذیری لازم برای همکاری است با رژیم‌ها کاهش می‌یابد.

لذا دولت‌ها بر اساس عقلانیت و منافع خود در می‌یابند که باید همکاری را مورد توجه قرار دهند. در این قسمت حرکت کوهن به سمت تأکید بر قدرت و منافع در توضیح رفتار دولت‌ها مشهود است که به معنی حرکتی از تأکید بر جنبه اقتصادی روابط سیاسی بین‌المللی به سمت تأکید بر جنبه سیاسی روابط اقتصادی بین‌المللی نیز هست. در آثار

بعدی خود، یعنی آثار نیمه دهه هشتاد به بعد، موضع نهادگرایی خود را حفظ کرده است. تعریف وی از نهاد شبیه به تعریف متداول از رژیم است: نهادها عبارت هستند از؛ مجموعه قواعد مستمر و به هم پیوسته‌ای که نقش‌های رفتاری را مشخص می‌سازد، فعالیت را محدود می‌کنند و به انتظارات شکل می‌دهند (مشیرزاده؛ ۱۳۹۰: ۷۱).

در یک دید کلی، لیبرال‌های نهادگرا معتقد هستند که نهادگرایی، بی‌ثباتی را در نظام آنارشی به میزان قابل توجهی تعدیل می‌کند زیرا که نهادها بر بی‌اعتمادی میان دولت‌ها فائق می‌آیند. آن‌ها با ایجاد امکان و زمینه مناسب برای تبادل اطلاعات میان دولت‌های عضو، منجر به کاهش ابهامات رفتاری میان دولت‌ها می‌شود از نیات و اهداف یکدیگر مطلع می‌شوند و ایجاد معمای امنیتی میان دولت‌ها کاهش می‌یابد. ضمن اینکه نهادها به کاهش ترس دولت‌ها از یکدیگر منجر می‌شود همچنین آنان محلی برای مذاکره میان بازیگران در حوزه‌های مختلف و سطوح گوناگون می‌شود که اعتماد متقابل را افزایش داده و اشتراکات را تعمیق می‌بخشد. در حقیقت نهادها، استمرار و ثبات را در سیستم بین‌المللی فراهم می‌کنند، زیرا که آنان دولت‌ها را برای کسب سود متقابل و همکاری تشویق می‌کنند و می‌توانند به ایجاد فضایی که در آن انتظار صلح با ثبات می‌رود، کمک کنند (جکسون، سورنسون، ۱۳۹۱: ۱۵۷). علاوه بر این نهادها با گسترش همکاری و هماهنگی میان بازیگران، آن‌ها را به یکدیگر وابسته می‌نمایند. لذا آن‌ها می‌توانند در این فضا اختلافات خود را به شکل مسالمت‌آمیز حل کنند و به سمت اشتراکات حرکت نمایند. این امر بدان جهت است که با وجود نهادها زمینه لازم برای تبادل اطلاعات و اندیشه فراهم شده است و بازیگران امکان مذاکره و چانه‌زنی بیشتری را به دست آورده‌اند. در درون نهادها و رژیم‌ها بازیگران با توجه به یکدیگر سیاست‌ها و اعمال خود را طراحی و اجرا می‌کنند. در این راستا بازیگران موجود در نهادها می‌توانند در قالب نهاد با قدرت بیشتری در نظام بین‌الملل حضور یابند و به دلیل پایبندی به اهداف و اصول نهادها امکان تخطی برای آن‌ها بسیار محدود و هزینه‌بردار خواهد بود. در نتیجه بازیگران با احتیاط بیشتر در عرصه بین‌المللی و با توجه به یکدیگر رفتار می‌کنند.

بررسی نگاه استراتژیک چین به بریکس به عنوان یک نهاد همکاری نیز در این نظریه قابل تبیین به نظر می‌رسد. با توجه به تحول نظم جهانی و اهمیت روزافزون تبادل و تعامل در قالب نهادها و رژیم‌ها در عرصه آنارشی، چین برای دستیابی به سیستم چندجانبه متعادل و منصفانه، ملزم به استفاده از نهاد همکاری بریکس در جهت کسب سهم بیشتری از قدرت

جهانی، تحول در ساختار و ایفای نقش مؤثر می‌باشد. زیرا که ائتلاف مذکور می‌تواند ضمن اعتمادسازی میان اعضا، الگویی مناسب در جهت تبادل در زمینه‌های مختلف را فراهم نمایند و هزینه مبادلات چین با سایر اعضا را کاهش دهد و از سوی دیگر می‌تواند فضای بین‌المللی نمودن چین را تسهیل نماید. زیرا که امکان دستیابی به فضای مختلف جغرافیایی را در جوانب گوناگون سیاسی و اقتصادی و امکان ایجاد یک صدای جمعی متفاوت در عرصه جهانی را فراهم می‌آورد. لذا نباید از نقش بسیار استراتژیک بریکس برای چین غافل بود.

نظام بین‌الملل در حال گذار در فضای پساجنگ سرد

فروپاشی ساختار دوقطبی جنگ سرد به عنوان نقطه عطفی در روابط بین‌الملل سبب گردید که ایالات متحده به عنوان تنها ابرقدرت باقیمانده در عرصه جهانی مطرح شود. این کشور سرمست از پیروزی در مقابل اتحاد جماهیر شوروی در جهت تثبیت موقعیت خود در سطح نظام بین‌الملل برآمد و در زمینه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به اقدامات وسیع و جهانی مبادرت نمود. به گونه‌ای که بسیاری از نظریه پردازان روابط بین‌الملل، ساختار نظام جهانی پس از فروپاشی ساختار دوقطبی را به صورت ساختار تک قطبی مورد تحلیل قرار می‌دهند (رضایی، ۱۳۸۷: ۲). برای نمونه، بروسی کیومینگز^۱ در زمان ریاست جمهوری بوش^۲ اول می‌نویسد، "بوش همچنان به این باور چسبیده که نظام نوین جهانی ضرورتاً با همان روال گذشته آمریکا امکان‌پذیر است. اگر چه جنگ سرد پایان یافته، اما برنامه آمریکا به مقدار فراوانی همانند گذشته ادامه یافته است؛ زیرا اساساً جنگ سرد در اثر اقدام‌های یک‌جانبه اتحاد جماهیر شوروی پایان پذیرفت. درست مانند این است که دو اسب سوار در میدان مسابقه دهند و ساق پای یکی از دو اسب شرکت کننده بشکند و در نتیجه اسب دوم یکه تاز میدان می‌شود" (Cumings, 1991: 196).

بوش طی سخنرانی خود در کنگره آمریکا درباره نظم نوین جهانی گفت "در میان ملت‌های جهان تنها آمریکا است که هم ارزش‌های اخلاقی و هم ابزار لازم برای پشتیبانی نظم نوین را دارا می‌باشد" (Sanders, 1991: 228). چنین خیالی بر این باور استوار است که ارزش‌های اخلاقی آمریکا از نظر جهان معتبر است. آمریکا تنها ابر قدرت جهان می‌باشد که

¹. Bruce Cumings

². George H. W. Bush

می‌تواند نظام جهانی را مدیریت نماید و منافع خود را بی هیچ محدودیتی دنبال کند. در حقیقت رشد اقتصادی و نظامی آمریکا و افزایش قدرت نرم این کشور بعد از جنگ سرد این اعتماد به نفس و جسارت را به آمریکا داد که خود را تک قطب برتر نظام بین‌الملل اعلام نماید. در حقیقت، ایالات متحده برای ایده نظم نوین جهانی و تثبیت آن در عرصه بین‌المللی از یک سو با ارائه اندیشه و نظریه در جهت توجیه آن برآمد و از سوی دیگر با نهادسازی‌هایی با قرائت لیبرالی به ویژه در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی درصدد نفوذ بیشتر و تثبیت حقانیت غرب گام برداشت و در جهت این امر حضور فیزیکی و غیر فیزیکی خود را در سراسر دنیا افزایش داد. از نظریه‌هایی که در راستای توجیه قدرت‌طلبی و هژمونی آمریکا مطرح گشت می‌توان به نظریه پایان تاریخ^۱ فرانسیس فکویاما^۲ و برخورد تمدن‌ها^۳ ساموئل هانتینگتون^۴ اشاره نمود.

فکویاما در نظریه پایان تاریخ خود بر این باور است که تاریخ در حال به پایان رسیدن است و بشر در این عرصه تنها یک الگو و ساختار برای سازماندهی جهان در اختیار دارد و آن چیزی جز مکتب لیبرال دموکراسی آمریکا نمی‌باشد. از نظر وی لیبرال دموکراسی با پیروزی بر کمونیسم به عنوان رقیب اصلی خود، مشروعیت جهانی یافته است و نقطه عطف تاریخ بشر خواهد بود که بشر برای توسعه و نوسازی جهان خود غیر از این، راه دیگری را پیش‌رو ندارد (Smith, 2001: 3). هانتینگتون نیز با نظریه برخورد تمدن‌ها در پی حفظ جایگاه هژمونی آمریکا برآمد. از نظر وی در جهان آینده تعارض‌های اصلی میان مسلمانان و غیرمسلمانان خواهد بود که در این درگیری‌ها، آمریکا و تمدن لیبرال دموکراسی به مهار این منازعات از طریق مسالمت‌آمیز خواهد پرداخت و منجی نجات بشریت از جنگ و ستیز خواهد بود (Huntington, 1998: 21).

علاوه بر این ایالات متحده با ایجاد نهادهای اقتصادی در قالب قدرت نرم، در پرتوی الگوی لیبرال از جمله سازمان تجارت جهانی^۵، بانک جهانی^۶، صندوق بین‌المللی پول^۷ و گروه

^۱ The End of History and the Last Man

^۲ Yoshihiro Francis Fukuyama

^۳ The Clash of Civilizations

^۴ Samuel P. Huntington

^۵ World Trade Organization (WTO)

^۶ World Bank

^۷ International Monetary Fund (IMF)

هشت^۱ کشور صنعتی تعاملات اقتصادی جهان را هدایت نموده و نظم اقتصادی جهانی را مدیریت نمود، که این عوامل در راستای ایجاد هژمونی مسلط و حاکم بر نظام بین‌الملل طراحی شده بود (Fukuyama, 2006: 106).

در واقع زمانی که آمریکا ضمن سخن گفتن از نظم نوین جهانی تلاش می‌کرد با تقویت باور تک‌قطبی بودن ایالات متحده، قدرت و موقعیت خود را در قالب هژمونی ایجاد و تثبیت نماید، در مقابل روندهای ضد هژمونیک نیز در حال تشدید و تقویت بودند. از جمله نمونه‌های اقدامات ضد هژمونیک می‌توان به حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ اشاره نمود. وقوع این حادثه در آمریکا در زمانی که این کشور مدعی ابرقدرتی و سرمداری جهان بود و از مدرن‌ترین سیستم اطلاعاتی امنیتی برخوردار بود، ضمن وارد نمودن ضربه سنگین بر حیثیت و اقتدار سیاسی دولت آمریکا، آشکار نمود که وجود نظام تک‌قطبی و هژمونیک لزوماً صلح و ثبات بین‌المللی و ملی را به بار نخواهد آورد. علاوه بر این دقیقاً بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در اکتبر سال ۲۰۰۱ میخائیل هاجز^۲ کارشناس برجسته هریتیج^۳ در گزارشی واقعیتی عجیب و در عین حال واقعی از افول اقتصادی و توسعه آمریکا منتشر ساخت. بر اساس این گزارش مستند، پنج مشکل اساسی آمریکا را در سرایشی سقوط قرارداد است. از جمله، افزایش سلطه دولت بر اقتصاد، کیفیت پایین آموزشی، افزایش وابستگی به دیون، انفجار بدهی بین‌المللی و بحران انرژی می‌باشد (Hodges, 2002: 5).

وجود چنین بحران اقتصادی در کنار اقدامات جنگ‌طلبانه آمریکا در پاسخ به حادثه ۱۱ سپتامبر و حمله به افغانستان (۲۰۰۱) و عراق (۲۰۰۳) شرایط سیاسی این کشور را نیز در وضعیت بحرانی قرار داد و علاوه بر تحمیل شکست‌های سیاسی بر این کشور، امکان هژمونی شدن آن را نیز بسیار دشوار نمود. البته باید اشاره نمود هنوز بسیاری بر اندیشه تک‌قطبی و هژمونی بودن آمریکا پس از جنگ سرد تأکید دارند. برای نمونه، جی جان ایکنبری^۴ استدلال نمود که نظم حاکم بر ساختار جهانی پس از دو قطبی به شکل تک‌قطبی آمریکا ظاهر گشت و این ساختار از آنجا که حول سیاست‌های دموکراتیک-حکومتی و شبکه‌ای از نهادهای درون حکومتی سازماندهی شده بود؛ شیوه اعمال قدرت هژمونیک آن را دگرگون

^۱ Group of Eight (G8)

^۲ Michael Hodges

^۳ Heritage

^۴ Gilford John Ikenberry

ساخت و آمریکا را به عنوان ابر قدرت ساختار تک قطبی پسا جنگ سرد نهادینه نمود (ایکنبری؛ ۱۳۸۲: ۴۱۸).

به رغم آنچه در فوق در خصوص ابهام دوران پساجنگ سرد بیان شد، این مقاله بر آن است که در این برهه زمانی سیستم در یک دوران گذار قرار گرفت. منظور از دوران گذار، مرحله‌ای موقتی است که طی آن یک نظام یا ساختار بین‌المللی از بین رفته و هنوز نظام و ساختار جدید جایگزین آن نگردیده است ولی بی‌انتهای نیز نمی‌باشد و در نهایت یک ساختار جدیدی باید جایگزین آن گردد (محمدی؛ ۱۳۸۶: ۱۸). در حقیقت، بعد از جنگ سرد آمریکا بسیار تلاش نمود بتواند خود را به یک هژمون جهانی در تمام حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تبدیل کند، ولیکن همانطور که ذکر شد این دولت از همان آغاز دوران گذار با بحران‌های مختلف از جمله، بحران اقتصادی و سیاسی مواجه گشت که امکان ایجاد هژمونی را برای آن سلب می‌نمود. در این دوران به دلیل نبود یک نظام ثابت، بازیگران مختلف می‌توانند تمایلات و خواسته‌های خود را بر حسب قدرت و توانایی خود در آن دنبال نمایند. این امر نشانه‌ای است از آن که نظم جهانی تابعی از روابط قدرت‌های بزرگ خواهد بود که تلاش می‌کنند نظریه‌های خود را ارائه دهند و نظم موجود را بازطراحی نمایند. در این فضا کنش هر بازیگری در کنش و واکنش سایر بازیگران مؤثر خواهد بود. در این فرآیند در مسیر وابستگی متقابل همکاری در یک حوزه با گسترش زمان و عمق بخشیدن به آن منجر به همکاری در سطوح گوناگون خواهد شد که این امر ضمن تشدید حساسیت و آسیب‌پذیری بازیگران به یکدیگر منجر به تقویت نهادگرایی خواهد شد. در این راستا چین نیز به عنوان قدرتی نوظهور که در صدد افزایش سهم خود از قدرت جهانی و ایجاد سیستم چندجانبه متعادل می‌باشد، ضمن وافق بودن بر تحولات عرصه جهانی و اهمیت نهادها و رژیم‌های همکاری سیاسی و اقتصادی تلاش دارد با بهره‌گیری از نهاد همکاری بریکس با تقویت جایگاه خود در عرصه جهانی سیستم مطلوب خود را تحقق بخشد.

تبارشناسی سیاست خارجی چین در دوران پسا جنگ سرد

الف) سیاست خارجی چین قبل از جنگ سرد

سیاست خارجی چین از زمان انقلاب ۱۹۴۹ میلادی، فراز و نشیب‌های بسیاری داشته است. بعد از پیروزی حزب کمونیسم و انقلاب چین در سال ۱۹۴۹ میلادی به رهبری مائو^۱، چین در دهه نخست با هدف صدور انقلاب خود، روابط گسترده‌ای با اتحاد جماهیر شوروی برقرار کرد و هم‌زمان روابط بین‌المللی این کشور نیز بازتاب سوءظنی شدید نسبت به غرب به ویژه ایالات متحده آمریکا بود که بعد از ۱۹۴۹ میلادی از جنبش ملی‌گرایان تایوان به رهبری چیان کایچک^۲ حمایت کرد (عباسی، قیاسی، ۱۳۹۱: ۳۲۹). در این دوران سیاست خارجی چین بر این فرض استوار بود که همبستگی نزدیک با شوروی و دیگر کشورهای اردوگاه سوسیالیستی در برابر اردوگاه امپریالیسم، امری ضروری است. در این راستا، چینی‌ها در جنگ کره با حمایت جدی از کره شمالی مانع پیشروی نیروهای آمریکا و سازمان ملل متحد شدند (قنبرلو، ۱۳۹۲: ۱۴۳). در این دوران دو عامل سبب شد که رویکردی منفی نسبت به نظام بین‌الملل و سازوکارهای آن در سیاست خارجی چین شکل بگیرد:

۱. تلاش ناموفق جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹ میلادی برای به دست آوردن کرسی دائم در شورای امنیت سازمان ملل متحد، که این مسئله تا دهه ۷۰ میلادی با فراز و نشیب‌هایی همراه بود؛

۲. نحوه رفتار سازمان ملل متحد و قدرت‌های بزرگ در بحران کره (۱۹۵۰-۱۹۵۳) که ایالات متحده و چین در کره جنوبی و کره شمالی رو در روی یکدیگر قرار گرفتند (لانتین، ۱۳۸۹: ۱۱۵۸).

چین در عین حال از میانه‌های دهه ۵۰ میلادی برای توسعه نفوذ و ایفای نقش رهبری در جهان سوم فعالانه تلاش کرد که از نشانه‌های مهم آن شرکت در کنفرانس ۱۹۵۵ باندونگ^۳ بود. به تدریج با آشکار و تشدید شدن نشانه‌های اختلاف بین مسکو و پکن، چینی‌ها تصمیم گرفتند راه خویش را مستقل و فعال طی کنند. افکار ضد استالینی و اصلاح طلبانه خروشچف^۴ در جدایی پکن از مسکو و جبهه‌گیری در برابر آن نقش مهمی

^۱. Mao Zedong

^۲. Chiang Kai-shek

^۳. Bandung Conference

^۴. Nikita Khrushchev

داشت در این راستا چین گرایش به سمت جهان سوم را تشدید نمود و در دهه ۶۰ میلادی توانست گام‌های بزرگی در بهبود جایگاه بین‌المللی خویش بردارد. همچنین در زمانی که آمریکا و شوروی در فرآیند تنش‌زدایی پس از بحران کوبا درگیر بودند، چین با موفقیت در انجام آزمایش اتمی و انفجار بمب هیدروژنی اراده محکم خویش را برای قرار گرفتن در ردیف قدرت‌های برتر جهانی به نمایش گذاشت. در ادامه در ابتدای دهه ۷۰ میلادی به دنبال آغاز تنش‌زدایی با آمریکا و متحدانش و همچنین، ورود رسمی به سازمان ملل، جایگاه قدرت بزرگ چین رسمیت یافت (نقیب زاده، ۱۳۸۷: ۲۷۲). با روی کار آمدن دنگ شیائوپینگ^۱ در اوایل دهه ۸۰ میلادی و کاهش تنش با دنیای غرب به همراه نگاه متفاوت دنگ شیائوپینگ به وضعیت داخلی، پیرامونی، فرامنطقه‌ای و بین‌المللی و اتخاذ سیاست درهای باز و انجام اصلاحات اقتصادی روابط چین با اکثر کشورها گسترش یافت. لازمه سیاست درهای باز، توسعه مناسبات اقتصادی و سیاسی با ایالات متحده، اروپا و ژاپن برای کسب سرمایه، فناوری و بازار مصرف بود. بنابراین دنگ شیائوپینگ گفتمان صلح و توسعه را مطرح ساخت (سنبل، ۱۳۸۶: ۹۱۳).

ب) سیاست خارجی چین در پسا جنگ سرد

از آغاز دهه ۹۰ میلادی روابط چین با کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای رو به گسترش نهاد و سیاست خارجی فعال و بدون تنشی در پیش گرفت. رشد، توسعه اقتصادی و گسترش روابط با کشورهای منطقه آسیا- پاسفیک، در درجه اول و پس از آن در سراسر جهان سبب شد تا چین از نمادهای ایدئولوژیک در سیاست خارجی خود بکاهد و با کاهش تنش‌های موجود در روابط دوجانبه و چندجانبه با دیگر کشورها، خصوصاً خودداری از تقابل با غرب در راستای رسیدن به توسعه اقتصادی گام دارد. از اواخر دهه ۹۰ میلادی سیاست خارجی فعال و بدون تنش چین تحت تأثیر عوامل مختلفی استمرار پیدا کرد به گونه‌ای که از اوایل قرن بیست و یکم، سیاست خارجی مسالمت‌آمیز این کشور نمایان گشت که بهبود و گسترش روابط با همه کشورها، نفوذ در مناطق مختلف جهان و کسب وجهه بین‌المللی را برای چین به همراه داشته است (عباسی، قیاسی، ۱۳۹۱: ۳۳۱). در اوایل نیمه دوم قرن ۲۰،

^۱. Deng Xiaoping

سیاست خارجی چین تحت تأثیر عوامل ملی و بین‌المللی در یک حوزه منطقه‌ای تعریف می‌گشت؛ ولیکن اکنون در برگیرنده بسیاری از جنبه‌ها و ملاحظات بین‌المللی است. در قرن ۲۱، سیاست خارجی مسالمت‌آمیز چین متأثر از دو گفتمانی بود که هوجین تائو^۱، رئیس‌جمهور این کشور مطرح کرد:

۱. ظهور مسالمت‌آمیز^۲، بدین معنا که چین قدرتی در حال رشد است و مسیر افزایش توانایی خود را همانند قدرت‌های گذشته بر محور نظامی قرار نمی‌دهد.

۲. جهان هماهنگ که به اولویت بخشی هوجین تائو به صلح و ثبات جهانی از طریق همکاری و اجماع، نه بهره‌گیری از اتحادها یا استفاده آشکار از زور اشاره دارد (لان‌تین، ۱۳۸۹: ۱۱۶۲).

در جهت محورهای فوق در سال ۲۰۰۳ در راستای سیاست توسعه از " ظهور مسالمت‌آمیز" سخن به میان آمد؛ به این معنا که ظهور چین کاملاً صلح‌آمیز است و هیچ‌گونه تهدیدی برای دولت‌ها به شمار نمی‌آید. اما با توجه به اینکه در مفهوم ظهور، افزایش قدرت نهفته است می‌تواند برای سایر قدرت‌ها چالش برانگیز باشد از سال ۲۰۰۴ به بعد به " توسعه صلح‌آمیز" تغییر یافت؛ با این هدف که مفهوم توسعه همچون ظهور، افزایش قدرت و به چالش کشیدن نظم موجود را به ذهن متبادر نکند (سن‌بلی، ۱۳۸۶: ۹۱۵). در ادامه وزیر امور خارجه چین، یانگ جیه چی^۳ در سال ۲۰۰۹ سیاست خارجی کشورش را در چهار محور معرفی کرد؛ تقویت مناسبات پایدار با کشورها، تحکیم دوستی و مودت با کشورهای همسایه، توسعه و ارتقای سطح همکاری با کشورهای در حال توسعه و پی‌گیری حل و فصل مشکلات در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی. در راستای محورهای فوق، کشور چین به توسعه روابط با کشورهای مختلف در ابعاد گوناگون، طراحی زمینه مناسب برای توسعه در عرصه داخلی و خارجی و فراهم نمودن محیط امن و صلح‌آمیز در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی مبادرت نموده است. این کشور همچنین برای تحقق توسعه اقتصادی در جهت گسترش روابط با همسایگان و پیوستن به سازمان‌ها و سازوکارهای همکاری چندجانبه گام برداشته است. چینی‌ها برای برقرار کردن روابط با ثبات و عاری از تنش با کشورهای مختلف جهان، به

1 . Hu Jintao
2 . Peacfull Rise
3 . Yang Jiechi

صراحت اعلام کرده‌اند که مایل به عضویت در هیچ یک از سازمان‌های نظامی منطقه‌ای نیستند، ولی از حضور در سازمان‌های اقتصادی فراگیر و منطقه‌ای استقبال می‌کنند. این کشور با افزایش الزام در ضرورت کاهش تنش با همسایگان برای رشد و توسعه اقتصادی راهبرد "همسایه خوب"^۱ را پی گرفته است تا از این طریق، ضمن ارتقای سطح همکاری‌های اقتصادی، خود را قدرت مسئول منطقه معرفی کند. از سوی دیگر، چین با اتخاذ رویکرد شدید اقتصاد محور و کمرنگ نمودن نقش ایدئولوژی در مناسبات خود، برگسترش روابط تجاری با کشورهای جهان سوم بسیار تأکید دارد. البته باید اشاره نمود که در حوزه محور چهارم، چین در میان اعضای دائم شورای امنیت دومین کشور از نظر اعزام حافظان صلح در قالب مأموریت‌های سازمان ملل می‌باشد و حل مسائل و بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی از اولویت‌های سیاست خارجی چین است (عباسی، قیاسی، ۱۳۹۱: ۳۳۲).

با توجه به موارد فوق چنین به نظر می‌رسد که با رشد و توسعه اقتصادی در سده اخیر چین سیاست خارجی مسالمت‌آمیز را در راستای منافع خود و کسب موقعیت بین‌المللی طراحی نموده است. این کشور با توجه به تغییر نظام جهانی و عدم توفیق قدرت نظامی، گسترش وابستگی متقابل و اهمیت نهادهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای کسب منافع خود، ایجاد سیستم مطلوب جهانی و افزایش قدرت چانه‌زنی سیاست خارجی خود را بر محورهای مذکور طراحی نموده است. در این راستا چین از بریکس به عنوان یک نهاد همکاری میان قدرت‌های نوظهور که درصدد تحول در نظم جهانی، تعدیل سیستم تک‌قطبی و ایجاد نظام چندجانبه می‌باشد در جهت منافع خود استفاده نموده است. لذا در ادامه به قدرت نوظهور بریکس در راستای تسهیل بررسی نگاه استراتژیک چین به آن اشاره خواهد شد.

ظهور گفتمان جدید در ساختار پسا جنگ سرد: بریکس

در ساختار در حال گذار پسا جنگ سرد بازیگران مختلف با اهداف و استراتژی‌ها گوناگون ظهور نموده‌اند که می‌توانند ضمن افزایش قدرت در عرصه جهانی در سرنوشت سایر بازیگران نیز تأثیر گذار باشند و حتی ساختار موجود را به سمت نظامی متفاوت سوق دهند.

^۱. Good Neighbors

در این عرصه علاوه بر ظهور بازیگران با اهداف جدید، منابع قدرت نیز متحول شده است و عواملی دیگر از جمله اقتصاد به عنوان منبع جدید و با ارزشی از قدرت مطرح می‌گردد. از جمله بازیگران نوظهور مهم و مؤثر در نظم کنونی می‌توان از ائتلاف سیاسی-اقتصادی بریکس نام برد. در حقیقت بازخیزی چین، هند و برزیل و بازگشت روسیه به صحنه بین‌المللی، سیاست جهانی را متغییر ساخته است و در سیاست‌گذاری بین‌المللی همه بازیگران نظم کنونی، منعکس شده است و امروزه یکی از موضوع‌های اصلی مناظره‌های نظری را در سطوح منطقه‌ای و جهانی تشکیل می‌دهد (سلیمانپور، مولایی، ۱۳۹۱: ۹).

ایده تولد مخفف بریک^۱ ابتدا در نوامبر ۲۰۰۱ توسط جیم‌اونیل^۲ مدیرتحقیقاتی گلدمن‌ساکس^۳ برای توصیف کشورهایی با ظرفیت بالای اقتصادی در حال رشد که می‌توانند منجر به جابه‌جایی قدرت‌های اقتصادی شوند، کشف شد. این کشورها شامل برزیل، روسیه، هند و چین می‌شود که در آوریل ۲۰۱۱ با پیوستن آفریقای جنوبی به این گروه، شکل آن به بریکس تبدیل گشت (Haibin, 2010: 2). گروه بریکس متشکل از قدرت‌های نوظهوری است که طی دو دهه گذشته ضمن برخورداری از رشد اقتصادی از جایگاه مطلوب سیاسی بهره برده‌اند و به قطب‌های سیاسی-اقتصادی جدیدی در نظام بین‌الملل تبدیل گشته‌اند. این کشورها از توان و تمایل لازم را برای تغییر قدرت سیاسی-اقتصادی جهان برخوردار هستند. در حقیقت حمله‌های تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در نیویورک و اقدامات متعاقب آن از جمله حمله به افغانستان و عراق که در نتیجه منجر به کاهش اعتماد به کشورهای غربی گشت، اونیل را متقاعد نمود که سلطه غرب فروپاشیده است و نیازمند یک جایگزین و یا حداقل یک مکمل می‌باشد. در این زمان رشد اقتصادی چین و عضویت آن در سازمان تجارت جهانی و افزایش توان اقتصادی برزیل، هند و روسیه این امکان را به اونیل داد که از نیروی جدیدی در عرصه بین‌المللی سخن بگوید (Stuenkel, 2013: 613).

اولین برخورد رسمی میان اعضای گروه بریک در ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۶ در حاشیه ۶۱ امین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد در نیویورک با حضور وزیر خارجه برزیل، روسیه، هند و چین صورت گرفت. اولین اجلاس رسمی که برخی از آن با عنوان آغاز

^۱. BRIC

^۲. Jim" O'Neill

^۳. Goldman Sachs

شکل‌گیری بریک یاد می‌کنند در ۱۶ ژوئن ۲۰۰۹ در یکاترینبورگ^۱ روسیه با حضور رهبران برزیل، روسیه، هند و چین برگزار گشت. پس از آن اعضا به صورت سالانه اجلاس‌های رسمی خود را برگزار می‌نمایند که از جمله اجلاس دوم در سال ۲۰۱۰ در برزیل، اجلاس سوم در سال ۲۰۱۱ در چین، اجلاس چهارم در ۲۰۱۲ دهلی نو، اجلاس پنجم در سال ۲۰۱۳ در آفریقای جنوبی و اجلاس ششم در ۲۰۱۴ در برزیل می‌باشد (Stuenkel, 2013: 615). در اجلاس‌های مذکور اعضا اهداف و منافع خود را منعکس و مسیر حرکت و تمایلات‌شان را نیز بیان می‌نمایند. مطابق آنچه در بیانیه‌های شش اجلاس بریکس گذشت می‌توان اهداف آن را در موارد زیر خلاصه نمود:

۱. اصلاح در نهادهای اقتصادی و سیاسی در سطح بین‌الملل از جمله سازمان ملل (شورای امنیت)، مؤسسات مالی بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی در جهت منصفانه‌تر و عادلانه‌تر نمودن آنها.

۲. افزایش مبادلات و تعاملات داخلی میان بریکس در زمینه‌های گوناگون و تقویت تعامل داخلی در کنار افزایش همکاری‌های بین‌المللی به ویژه توسعه روابط سیاسی و اقتصادی جنوب- جنوب.

۳. مقابله با نوسانات منفی بازار ارز، ترویج استفاده از ارز ملی در مبادلات اعضا با هم و کاهش سلطه دلار.

۴. ایجاد نهادها و مؤسسات گوناگون از جمله بانک جدید توسعه و صندوق ذخیره پولی در راستای تقویت اقتصادی بریکس در عرصه بین‌المللی و تأمین منابع لازم جهت طرح‌های زیربنایی خود و سایر کشورهای در حال توسعه (http://brics5.co.za/about-brics,2014,9,25).

در واقع، اهداف مذکور بیانگر تلاش بریکس برای تقویت حضور در مسائل سیاسی و اقتصادی جهان در جهت افزایش ایفای نقش در عرصه بین‌المللی می‌باشد که در صدد اثبات این امر به جهانیان است که کشورهای در حال توسعه و جهان سوم می‌توانند با اتکاء بر منابع انسانی و سرمایه داخلی خود از جمله منابع طبیعی توسعه یابند و حضور سیاسی و اقتصادی خود را در سطح بین‌المللی افزایش دهند. همچنین برای ایجاد سیستم چندجانبه غیرمنزاعه‌آمیز در راستای حضور پررنگ و فعال، اما غیر تهاجمی و تضعیف ابر قدرتی نظام

^۱. Yekaterinburg

سلطه در جهت حضور بیشتر سایر قدرت‌ها، به ویژه قدرت‌های در حال ظهور اقداماتی را اعمال نموده است. اهداف مذکور بیانگر اتخاذ دو موضع بین‌المللی و داخلی در میان کشورهای بریکس می‌باشد.

در داخل گروه بریکس اعضا در اجلاس‌ها و نشست‌های گوناگون خود بر افزایش تبادلات و همکاری میان اعضای داخلی بریکس تأکید می‌کنند و آن را مهم‌ترین عامل در اتخاذ یک رویکرد سیاسی و اقتصادی هماهنگ در عرصه بین‌المللی معرفی می‌کنند. لذا اعضا در مواضع داخلی خود درصددند همگرایی و همکاری میان خود را افزایش دهند، تداوم رشد اقتصادی را حفظ نمایند، اختلافات میان اعضا در حوزه‌های مختلف را حل نموده و اشتراک منافع را در عرصه‌های گوناگون افزایش دهند، مؤسسات و نهادها را میان اعضا ارتقاء دهند تا بتوانند روابط و منافع خود را نهادینه سازند و از اثر گذاری بحران‌های مالی بین‌المللی بر اعضا و گروه بکاهند، لزوم توجه به همکاری‌های علمی، فنی و اطلاعاتی در جهت توسعه کشورهای عضو و تقویت حضور بین‌المللی در حوزه‌های مختلف نیز از جمله مواضع داخلی بریکس می‌باشد. در واقع اعضا به این نتیجه رسیده‌اند که برای تقویت و تحکیم جای پای خود در عرصه جهانی نیازمند تثبیت و افزایش همگرایی داخلی و ایجاد یک قدرت بین قاره‌ای مطلوب هستند. در عرصه بین‌المللی کشورهای بریکس به اتخاذ موضعی در راستای ایجاد نظام بین‌المللی عادلانه و دموکراتیک پرداخته‌اند. از جمله؛ تأکید بر لزوم تغییر ساختارهای مالی بین‌المللی و سازمان ملل (شورای امنیت) در جهت افزایش سهم کشورهای عضو در ساختار سیاسی و اقتصادی جهانی، لزوم توجه به اصل حاکمیت، استقلال و تمامیت ارضی کشورها، لزوم مقابله با تروریسم بین‌المللی، حمایت از تحرکات مثبت و حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات با تأکید بر مذاکره و گفت‌وگو، لزوم توجه به کشورهای در حال توسعه و کمتر توسعه‌یافته، تقویت زیرساخت‌های منطقه‌ای (هر پنج قدرت بریکس از بازیگران اصلی در منطقه خود بوده و تلاش دارند در گام اول رشد و توسعه را در منطقه خود تقویت نموده و با این امر ضمن افزایش مشروعیت و قدرت خود در منطقه، در عرصه جهانی نیز حضور پررنگ‌تری داشته باشند)، تأکید بر دسترسی به اهداف توسعه هزاره، مقابله با چالش‌های تغییرات آب‌وهوایی، مبارزه با گسترش فقر و... (http://brics5.co.za/about-brics,2014,9,25).

با توجه به موارد فوق چنین به نظر می‌رسد که درک نظام کنونی مستلزم درک اعضای بریکس است زیرا که کشورهای مذکور در حال طی نمودن رشد سریع اقتصادی

هستند که جایگاه سیاسی آن‌ها را نیز در نظام بین‌الملل متحول و امکان حضور و نفوذ بیشتر و پررنگ‌تر آن‌ها را در مسائل بین‌المللی، سازمان‌ها و نهادهای فراملی و فروملی را فراهم می‌نماید.

جیم اونیل در زمانی که این گروه هنوز در قالب بریک شناخته می‌شد و آفریقای جنوبی به عضویت آن در نیامده بود در خصوص اهمیت بریک در مورد استفاده از مفهوم بریک به عنوان یک امر عادی اخطار می‌دهد. وی بیان می‌کند " که کشورهای عضو بریک از لحاظ اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ترکیبی متفاوت هستند که می‌توانند نقشی پیش‌رو را در قلب نظام جهانی و مقابله با بحران‌های در حال ظهور ایفا نمایند (Robinson, 2015: 6).

اهمیت این ائتلاف بین قاره‌ای زمانی فزونی می‌یابد که بدانیم، اعضای بریکس ۲۶ درصد از مساحت جهان، ۴۲ درصد از جمعیت جهان و ۲۷ درصد از تولید ناخالص جهانی را به خود اختصاص داده و سالانه سریع‌ترین بازار روبه رشد جهان با ارزش ۵۰۰ میلیارد دلار دارند (Bessa Maia, et.al, 2012: 3). اعضای بریکس از نظر جمعیتی و دارا بودن منابع طبیعی قابل توجه می‌باشند که نیروی محرک مهمی در توسعه و رشد روز افزون اعضا خواهد بود (Singh, Dube, 2011: 7). کشورهای مذکور بیش از ۳۵ درصد از انرژی جهان را مصرف می‌کنند و سهم آن‌ها در سرمایه‌گذاری‌های اساسی جهان افزون بر ۳۱ درصد می‌باشد. بر اساس آمار و اطلاعات موجود ذخایر ارز و طلای اعضا بریکس ۴۰ درصد ذخایر جهانی را تشکیل می‌دهد. طی دهه گذشته رشد تولید ناخالص داخلی واقعی چین ۱۰ درصد در هند و روسیه ۷ درصد در آفریقای جنوبی ۴/۶ درصد و در برزیل ۳/۳ درصد بوده است. علاوه بر این، کشورهای عضو بریکس نمایندگی پنج حوزه کلیدی تمدن جهان معاصر هستند و همچنین کشورهای روسیه و چین عضو دائم شورای امنیت هستند و سایر اعضا نیز بیشترین نمایندگی را در اعضای غیر دائم شورای امنیت تجربه نموده‌اند. کشورهای بریکس علاوه بر همگرایی در مباحث اقتصادی و اشتراک در سرعت رشد اقتصادی در مباحث سیاسی نیز اشتراکات و همگرایی‌های فراوانی دارند و برخی شاخص‌های سیاسی و سیاست‌ خارجی آنها بسیار هم‌سو می‌باشد از جمله تلاش‌های گروهی برای حل و فصل مناقشات بین‌المللی که از جمله آنها موضع مشترک کشورهای بریکس در خصوص تحولات سوریه و پرونده هسته‌ای ایران است که نشان از افزایش وزن دیپلماتیک کشورهای عضو می‌باشد (Vijayakumar, Sridharan, 2013: 3).

در نتیجه این جایگاه سیاسی و اقتصادی این امکان را برای اعضای گروه فراهم می‌نماید تا نقشی مهم و تأثیرگذاری را در حوزه‌های مختلف قدرت سیاسی و اقتصادی ایفا نمایند. بنابراین توجه چین به بریکس به عنوان قدرتی در حال ظهور که می‌تواند مناسبات جهانی را بیش از پیش دچار تحول نماید و امکان ایجاد ساختار جدیدی را فراهم نماید، امری بدیهی می‌باشد. مطابق مطالب فوق چنین به نظر می‌رسد که اهداف و مواضع بریکس با اهداف چین در جهت حضور فعال و مسالمت‌جویانه و ایجاد سیستم چندجانبه همسو بوده است و می‌تواند چین را در راستای کسب منافع خود یاری نماید. لذا چین نگاه استراتژیک خود را با توجه به این امر تنظیم می‌نماید.

تبیین نگاه استراتژیک چین به بریکس

برای تبیین نگاه استراتژیک چین به بریکس لازم است جایگاه این کشور در درون ائتلاف بین‌قاره‌ای بریکس مورد توجه قرار بگیرد. چین با داشتن ۹۵۹۶۹۶۱ کیلومتر مربع، چهارمین کشور پهناور جهان است و با جمعیت و اقتصادی هم‌سنگ روسیه، هند و برزیل و دارا بودن بزرگترین ارتش و بیش‌ترین بودجه نظامی در میان اعضای بریکس، بالاترین نرخ رشد اقتصادی و بیشترین کاربران فضای مجازی را دارد (3: Bess, et.al).

برای سخن گفتن از چین و پیدایش آن در عرصه‌ی جهان از آن رو که "پادشاهی مرکزی" (چین) قدرت عمده در شرق آسیا بوده چه بسا "باز پدیداری"^۱ تعبیری درست‌تر برای شرایط این کشور باشد. چین به لحاظ فنی و اقتصادی از سال ۵۰۰ تا ۱۵۰۰ میلادی در جهان یکی از قدرت‌های بلامنازع بوده است. تنها در آخرین نیمه هزاره بود که اروپا و آمریکا، نخستین کشورهای بهره‌مند از انقلاب صنعتی از آن پیشی گرفتند. در پی اصلاحات بازار دنگ شیائو پینگ در اوایل سال ۱۹۸۰، نرخ‌های بالای رشد اقتصادی سالانه چین تا ۹ درصد به سه برابر شدن تولید ناخالص داخلی آن در دو دهه آخر قرن ۲۰ انجامید (نای؛ ۱۳۹۲: ۲۴۰). رشد اقتصادی بی‌نظیر چین در ربع قرن گذشته آن را به یکی از بزرگترین قدرت‌های تاریخ توسعه اقتصادی تبدیل نمود. چین از نظر صنعتی بالاتر از بقیه اعضای بریکس قرار دارد و اقتصاد آن صادرات‌گرا است و حدود ۱۲ درصد از منابع جهان را

^۱. Reemergence

دارد. این کشور در رتبه‌بندی ۵ کشور برتر جهان در بخش‌های مختلف از جمله بانک‌داری، بیمه، ساخت‌وساز املاک و مستغلات، مخابرات، شرکت‌های تجاری و حمل‌ونقل است (Kakonen, 2013: 6).

چین همچنین به دلیل رشد بالای اقتصادی، جمعیت انبوه و بازارهای بزرگ، زمینه خوبی برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی دارد و گروه‌های بزرگ بین‌المللی و شرکت‌های چندملیتی بازار چین را مدنظر گرفته‌اند و تقریباً تمامی ۵۰۰ شرکت بزرگ اول جهان در چین سرمایه‌گذاری کرده‌اند. چین نیز توسط سرمایه‌گذاران و محافل بانک‌داری جهان به عنوان کشوری با مطلوبیت محیط سرمایه‌گذاری جهانی ارزیابی شده است (خادم، جوکار؛ ۱۳۹۲: ۱۸۴). این کشور در بسیاری از سازمان‌ها و اتحادیه‌های اقتصادی مهم جهانی فعالیت دارد و حوزه نفوذ آن در شمار زیادی از گروه‌های اقتصادی و سیاسی گسترده شده است که این عامل در ارتقاء جایگاه این کشور در عرصه بین‌المللی و منطقه‌ای، افزایش دسترسی به اکثر نقاط جهان، تعامل با بازیگران اصلی در حوزه‌های مختلف سیاسی و اقتصادی و در نتیجه افزایش قدرت چانه‌زنی و گسترده نمودن میدان عمل، نقشی بسیار اساسی ایفا می‌نماید. چین از جمله اعضای دائم شورای امنیت با حق وتو می‌باشد که این امر نقش و اهمیت آن را در مسائل و چالش‌های جهانی برجسته نموده است و همچنین در سازمان تجارت جهانی^۱، سازمان کشاورزی و غذا^۲، بانک توسعه آسیایی^۳، بانک توسعه آفریقایی^۴، انجمن همکاری منطقه‌ای آسیای جنوبی^۵ و سازمان همکاری اقتصادی آسیا و اقیانوسیه^۶ عضویت داشته و از اعضای اصلی سازمان همکاری شانگهای^۷، گروه ۲۰^۸ و گروه ۷۷^۹ می‌باشد (خادم، جوکار؛ ۱۳۹۲: ۱۵۶). با توجه به موقعیت برتر سیاسی و اقتصادی چین این کشور در بریکس نیز از جایگاه بسیار مطلوب و قابل توجه برخوردار است. یکی از مقامات

1. World Trade Organization(WTO)
2. Food and Agriculture Organization(FAO)
3. Asian Development Bank (ADB)
4. African Development Bank (ADB)
5. South Asian Association for Regional Cooperation (SAARC)
6. Asia-Pacific Economic Cooperation Organization(APEC)
7. Shanghai Cooperation Organisation
8. Group of Twenty
9. Group of Seventy Seven

وزارت امور خارجه چین، زائومینگو^۱ در خصوص نقش چین در بریکس می‌گوید، "نیازی به گفتن نیست که چین نقش اصلی و رهبری این گروه را بر عهده دارد، گروهی که نقش آن در صحنه بین‌المللی به طور شتاب زده‌ای در حال افزایش است و این امر برای دیپلماسی چین سودمند است" (http://www.project-syndicate.org... 2015-7-17).

همکاری چین در گروه بریکس، رشد روز افزون آن و کمک به کشورهای در حال توسعه موقعیت جهانی چین را تثبیت نموده است و موجب تحکیم قدرت سیاسی و اقتصادی آن شده است. زیرا که شرایط لازم را برای چین فراهم می‌آورد تا رویکرد خود را نسبت به نظام سیاسی و اقتصادی جهانی و عدم رضایت خود از سهمیه‌بندی قدرت را به اشتراک بگذارد و از آن به عنوان یک میدانی برای بازی بیشتر در عرصه بین‌المللی استفاده نماید. چین پس از آنکه به رشد اقتصادی مطلوبی دست یافت و معیار خود برای حضور جهانی را بر پایه اقتصادی طراحی و رفتار خود را در قالب یک دولت مسالمت‌آمیز و صلح طلب سازماندهی نمود، تلاش کرد از نهادها و رژیم‌های بین‌المللی در مسیر دستیابی به سیستم چندقطبی متعادل‌تر استفاده نماید زیرا که این کشور در تقابل با هیچ قدرتی نمی‌باشد و نباید همکاری چین با بریکس را به عنوان پاسخی در برابر قدرت ایالت متحده تصور نمود. بلکه این کشور درصدد است با افزایش توان خود حضور و سهم خود را از قدرت جهانی افزایش دهد، موقعیت بین‌المللی خود را تثبیت نماید، به کشورهای در حال توسعه کمک نماید و زمینه ظهور و فعالیت سایر قدرت‌های در حال ظهور را فراهم نماید. لذا حضور در بریکس نیز در همین راستا قابل تبیین می‌باشد. چین به عنوان کشوری که خواهان ایفای نقشی فعال در صحنه جهانی بوده است و از سلطه قدرت‌های بزرگ بر سیستم موجود و به ویژه عدم توانایی مدیریتی آن‌ها اعلام نارضایتی می‌کند، برای آنکه در عرصه کنونی پیچیده و درهم‌تنیده بتواند به صورت مؤثر و در یک قالب دسته‌جمعی به اهداف خود دست یابد به ائتلاف با قدرت‌های در حال توسعه که با اهداف و منافع چین همسویی بیشتری دارند، می‌پردازد. بنابراین چین به سمت نهادگرایی حرکت می‌نماید تا بتواند ضمن ایجاد فضای اعتماد متقابل میان متحدان خود، ائتلاف‌های خود را با دیگران به ویژه اعضای بریکس حل نماید و با گسترش تعامل و تبادل ضمن ایجاد همگرایی، قدرت چانه‌زنی خود و سایر کشورهای در حال توسعه به ویژه اعضای بریکس را در عرصه بین‌المللی افزایش دهد.

برای نمونه حضور چین در بریکس این امکان را به آن داد که با ایجاد فضای حرکت مشترک برای اهداف مشابه در درون بریکس به تدریج اختلاف ارضی خود با هند را مورد توجه قرار دهد و درصد حل آن برآید و از سوی دیگر با موضع مشترک در مسائل بین‌المللی قدرت چانه‌زنی چین نیز افزایش یافته است. این امر می‌تواند به چین کمک نماید ضمن به اشتراک گذاشتن اهداف و منافع به صورتی قدرتمند و استوارتر از گذشته بر لزوم تغییر و اصلاح نظم جهانی و همچنین حضور قدرت‌های دیگر در آن تأکید نماید. علاوه بر این با توجه به رشد مداوم، مستمر و رو به بالای اقتصادی این کشور و نیاز به منابع و مواد طبیعی از یک سو و بازار فروش از سوی دیگر، وجود چنین چارچوبی برای چین یک الزام تلقی می‌شود. در حقیقت، گسترش همکاری چین با بریکس علاوه بر تضمین منافع این کشور، نظام جهانی را به صورت روشن‌تر در جهت کمک به کشورهای جنوب، به سمت نظامی دموکرات‌تر و نماینده‌تر از نیازهای جنوب منعکس می‌کند که این امر نیز در راستای سیاست خارجی چین می‌باشد (Glosny, 2010:115).

چین با کمک بریکس می‌تواند به تمام نقاطی که دسترسی ندارد دست یابد و بیش از پیش قدرت خود را در صحنه جهانی بگستراند و در چند قطبی بودن نظم جهانی حرکت نماید که در حقیقت، این امر می‌تواند منجر به کاهش تنش، افزایش همکاری، تثبیت و ارتقاء جایگاه چین و بریکس در عرصه جهانی گردد و آمریکا را به عنوان مدعی تک قطب جهانی، با چالش روبه رو نموده است. زیرا که افزایش قدرت چانه‌زنی چین و ظهور سایر قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، قدرت آمریکا را محدود نموده و مقبولیت جهانی چین و قدرت‌های در حال ظهور را در صحنه بین‌الملل در مقابل آمریکا بهبود بخشیده است.

البته باید اشاره نمود که همکاری بین اعضای بریکس علیه ایالات متحده و همچنین غرب نیست و نخواهد بود، اما آن‌ها دنبال سهم‌گیری بیشتر از قدرت جهانی هستند. اعضای بریکس در تلاش هستند در مقابل آمریکا رفتاری متعادل و به دور از تقابل سخت داشته باشند. در تأیید این رفتار چین، می‌توان به این نکته اشاره نمود که رهبران چین در سال ۱۹۹۸ طرح (Peimakov) را که مبنی بر تشکیل مثلث استراتژیک هند، روسیه و چین بود را به دلیل به چالش انداختن آمریکا، رد کردند (Xuetong, 1999:11). لازم به ذکر است که اگر چین در این بازی تک روی کند باز هم به دلیل رشد اقتصادی و سیاسی این کشور در عرصه بین‌المللی بازی سیاسی در عرصه جهانی شدن به سمت چندجانبه بودن پیش خواهد

رفت و چین همچنان چالشی برای تک قطبی آمریکا مطرح خواهد شد. لذا می‌توان چنین گفت که بریکس یک نهادی از همکاری‌های بین قاره‌ای می‌باشد که با توجه به تحولات نظم جهانی می‌تواند چین را در دستیابی به اهداف جهانی خود، یعنی تغییر نظم بین‌المللی به سمت یک سیستم چندجانبه متعادل یاری نماید.

در حقیقت چین پس از کسب جایگاه مناسب سیاسی و اقتصادی در راستای تثبیت، حفظ و گسترش آن برآمد لذا در این راستا بر این امر تأکید نمود که در عرصه بین‌المللی کشورها برای ادامه بقاء و حضور خود نیازمند هماهنگی و تعامل با یکدیگر هستند و به تنهایی نمی‌توانند به حضور فعال خود در عرصه جهانی ادامه دهند. لذا اهداف خود را برای طراحی این نظام و هماهنگی با کشورهای در حال توسعه در عین حال عدم تقابل با نظم موجود تنظیم نموده و طریقه کسب این اهداف را بر اصلاحات و نه انقلاب بنیان نهاد (Gui, 2013: 8-9). با توجه به این امر ایجاد ائتلاف بریکس به عنوان یک نهاد همکاری می‌توانست چین را در این مسیر مساعدت نماید. زیرا که ایجاد گروه بریکس منجر به تقویت روابط با کشورهای در حال توسعه، افزایش تعامل و تبادل و کسب پرستیژ می‌شود و با ادامه این روند و تعمیق همکاری کشورهای بریکس شرایط لازم برای تغییر قدرت در سیستم بین‌الملل فراهم می‌شود. بریکس برای چین در قالب یک نهاد همکاری چه در حوزه سیاسی و چه در حوزه اقتصادی یک نیروی بنیادین و با ارزش تلقی می‌شود که در سطوح گوناگون تعاملات و تبادلات از جمله سیاسی، اقتصادی و حتی فرهنگی زمینه حضور بین‌المللی و ایفای نقشی مهم و مؤثر را فراهم می‌آورد. لذا چین علاقه دارد از این نهاد به عنوان ابزاری برای هماهنگی با یک صدای جمعی چندجانبه استفاده نماید و نفوذ خود را در جریان اصلاحات و فرآیند تصمیم‌گیری در منطقه‌های شمال و جنوب و گستره بین‌المللی افزایش دهد تا بتواند زمینه لازم برای تحقق تکثیر قدرت و ظهور نظام چندقطبی متعادل را فراهم نماید. در این راستا، چین با حضور فعال خود در اجلاس‌ها و نشست‌های بریکس درصدد تحقق آرمان‌ها و اهداف خود در عرصه بین‌المللی برآمده است. لذا در این راستا چین اهداف و دستورکار خود را در اجلاس‌های مذکور بریکس یادآوری و مورد تأکید قرار می‌دهد. از جمله در اجلاس سوم در سانیا^۱، چین ضمن میزبانی اجلاس بر سه امر مهم تأکید نمود:

^۱. Sania

۱. کمک به توسعه اقتصاد بین الملل؛

۲. توسعه و رشد کشورهای در حال توسعه و

۳. حرکت به سمت یک جهان عادلانه‌تر و فعال‌تر (Niu, 2015).

چین همچنین در اجلاس چهارم بریکس در دهلی نو بر دفاع از دموکراسی در روابط بین‌الملل، هماهنگی و همکاری روابط به صورت برد-برد، ترویج همکاری و همبستگی در عرصه اقتصادی، دنبال نمودن اهداف توسعه، ترویج روابط شمال و جنوب و تسریع توسعه در جهان سوم که لازمه ایجاد یک حکومت جهانی متعادل است، تصریح نمود. در ادامه برای تحقق چنین امری چین پیشنهادهای را ارائه می‌دهد که شامل موارد زیر می‌باشند: ایجاد رفاه رایج و بهبودی معیشت مردم، تقویت رشد اقتصادی، ایجاد اعتماد متقابل سیاسی با گفت‌وگو و افزایش اعتماد، احترام متقابل و گسترش همکاری‌ها، ترویج و توسعه همکاری در سطوح گوناگون، افزایش تعاملات و ارتباطات، ترویج اصلاحات و ارتقاء رابطه شمال-جنوب و جنوب-جنوب، چین در این خصوص تأکید دارد که بریکس باید از گروه بیست^۱ و سازمان ملل و سایر نهادها چندجانبه در این راستا حمایت نماید. رئیس جمهور چین شی جین پینگ^۲، همچنین در اجلاس پنجم در سال ۲۰۱۳ بین نمود: "در اجلاس‌های قبلی بریکس نشانه‌های مثبتی از پیگیری صلح، اهداف توسعه، همکاری و اهداف برد-برد توسط کشورهای عضو دیده می‌شود. این روند باید برای ایجاد یک جهان متعادل‌تر، بهتر و دموکراتیک‌تر و همچنین بهبود روابط اقتصادی جهانی ادامه یابد". در اجلاس ششم نیز رئیس جمهور چین اعلام نمود بریکس از یک نهاد اقتصادی به سمت یک نهاد سیاسی حرکت نموده است و انتظار می‌رود در سال ۲۰۱۵ بریکس ضمن دنبال نمودن جهانی عادلانه، این نهاد به صحنه گفت‌وگوهای بین‌المللی تبدیل شده و از تقابل با قدرت خاص اجتناب نماید (Niu, 2015).

چین در راستای تقویت نهادگرایی درون بریکس و ایفای نقش کلیدی این نهاد همکاری در مکانیسم‌های سیاسی و اقتصادی بین‌الملل و ایجاد یک مرکز جدید قدرتمند از همکاری‌های بین‌الملل در آینده در جهت ایجاد دو نهاد جدید در درون بریکس در کنار سایر اعضا گام برداشته است که از جمله آن‌ها بانک جدید توسعه^۳ و صندوق ذخیره پولی^۴

¹. Group of Twenty(G20)

². Xi Jinping

³. New Development bank

⁴. Contingent Reserves Arrangement

می‌باشد. چین در کنار سایر کشورهای عضو از مؤسسان اصلی دو نهاد مذکور بود که بیشترین سهم را در هر یک دارا می‌باشد (Griffith-Jones, 2015:4) در اجلاس دوربان در ۲۰۱۲ پایه‌گذاری بانک جدید توسعه رسماً اعلام شد. توافقنامه تشکیل بانک جدید توسعه در پنجاه ماده تصویب گردید که مطابق آن مقر این بانک در شانگهای می‌باشد ولیکن بانک می‌تواند دفاتر لازم برای انجام وظایف خود را برقرار کند و اولین دفتر منطقه‌ای باید در ژوهانسبورگ باشد. شورای حکام متشکل از اعضای مؤسس بانک یعنی پنج عضو بریکس تصمیم‌گیرندگان اصلی می‌باشند که می‌توانند برای عضویت کشورها و یا حضور ناظر کشورها و مؤسسات در بانک، تصمیم‌گیری نمایند. هر یک از کشورهای عضو بریکس با سرمایه‌ی اولیه ۱۰۰ میلیارد دلار برای ایجاد بانک توسعه موافقت کرده‌اند. بدین ترتیب بانک بریکس یکی از نهادهای بزرگ مالی چندجانبه توسعه در جهان خواهد شد و پایه خوبی برای آن خواهد بود تا کشورهای عضو بریکس بتوانند سیاست اقتصاد کلان خود را هماهنگ سازند. هدف از تأسیس آن تأمین منابع زیرساخت‌ها و طرح‌های توسعه پایدار در بریکس و دیگر اقتصادهای درحال ظهور و کشورهای درحال توسعه و مکمل تلاش‌های موجود در مؤسسات مالی چندجانبه و منطقه‌ای برای رشد و توسعه جهانی می‌باشد. در این راستا از طرح‌های خصوصی و عمومی از طریق وام، ضمانت و مشارکت حمایت مالی می‌کند و همکاری با سازمان‌های بین‌المللی و دیگر نهادهای بین‌المللی را در جهت ارائه کمک‌های فنی برای طرح‌های اعضای بریکس و سایر کشورهای درحال توسعه که توسط بانک مورد تأیید قرار می‌دهد (<http://brics.itamaraty.gov.br/images/pdf/doc,2014,12,16>).

توافقنامه ایجاد صندوق ذخیره پولی در ۲۱ ژوئن ۲۰۱۴ در بیست و دو ماده تدوین و به تصویب اعضای بریکس رسید. در این صندوق تصمیم‌گیری‌ها با شورای حکام و کمیته‌ی دائمی می‌باشد. تصمیم‌گیری‌های استراتژیک بر عهده شورای حکام است و کمیته دائمی مسئول سطح اجرایی و تصمیم‌گیری‌های عملیاتی می‌باشد. هدف از ایجاد این صندوق تقویت اعضا در مقابل فشار نقدینگی، ثبات مالی، تحکیم امنیت مالی جهان و کمک به تکمیل ترتیبات مالی بین‌المللی اعلام گردید. منبع اولیه این صندوق ۱۰۰ میلیارد دلار می‌باشد که سهم هر یک از اعضا بدین شکل است؛ چین ۴۱ میلیارد دلار، برزیل ۱۸ میلیارد دلار، روسیه ۱۸ میلیارد دلار، هند ۱۸ میلیارد دلار و آفریقای جنوبی ۵ میلیارد دلار (2014,12,16, <http://brics.itamaraty.gov.br/images/pdf>) همانطور که مشهود

است، چین در دو نهاد مذکور نقشی اساسی ایفا می‌نماید هم در خصوص میزان سهم این کشور و هم در خصوص مقر ایجاد آنها. در حقیقت با ایجاد بانک جدید توسعه در چین و اعطای وام و اعتبار با پیچیدگی و شرایط محدود، انتظار می‌رود انحصار بانک جهانی شکسته شود که این امر می‌تواند ضمن تقویت و تحکیم قدرت اقتصادی اعضای بریکس زمینه ساز تغییرات و باز طراحی سیستم اقتصادی بین المللی گردد.

در این خصوص بالارا ماسامی^۱ استاد اقتصاد در دانشگاه تجارت بین الملل شانگهای بیان نمود " در حال حاضر، با وجود بانک جدید توسعه گزینه‌های بیشتری از وام دهندگان و وام گیرندگان ایجاد خواهد شد که شرایط بانک جدید توسعه نسبت به بقیه مناسب‌تر است"، وی همچنین افزود " به نظر می‌رسد چین از طریق یک نهاد جدید، یعنی بانک جدید توسعه به طور فزاینده‌ای نقش بزرگتری را در عرصه بین‌المللی ایفا خواهد نمود و کشورهای توسعه یافته مانند آمریکا و اتحادیه اروپا برای افزایش نقش خود در عرصه‌های مختلف جهانی به ویژه حوزه اقتصادی به بررسی و ارتباط با جهان در حال ظهور بریکس ملزم خواهند بود". وزیر دارایی چین لوجیوی^۲ به صورت روشن بیان نمود، " هدف چین از ایجاد دو نهاد مذکور ایجاد یک کمربند و یک مسیر است که شامل زنجیره‌ای از طرح‌های زیربنایی در سراسر جهان است". در حقیقت پکن نهادهای مذکور را برای انعقاد قراردادها با شرکت‌های مختلف در سراسر جهان و حضور فعالان اقتصادی چین از جمله شرکت‌های ساخت و ساز و ماشین آلات در بخش‌های مختلف دنیا می‌باشد (<http://www.voanews.com/content...2015/3/6>).

در نهایت می‌توان چنین بیان نمود که چین به عنوان یکی از قدرت‌های در حال ظهور در درون بریکس که از جایگاه برتری نسبت به سایر اعضا برخوردار است، تمایل دارد از این نهاد همکاری بین‌قاره‌ای برای دستیابی به هدف خود و تغییر نظام بین‌الملل به سمت یک نظام چندجانبه و دموکرات که قدرت‌های دیگر نیز بتوانند حضور و ایفای نقش کنند استفاده نماید. زیرا که این امر ضمن تقسیم قدرت جهانی میان بازیگران مختلف تک‌روی ایالات متحده را تضعیف می‌نماید و در نتیجه بر قدرت چین و سایر بازیگران در حال ظهور از جمله اعضای بریکس می‌افزاید. چین برای این امر درصدد برآمد تا در درون بریکس برای

^۱. Bala Ramasamy

^۲. Lou Jiwei

تقویت و نهادینه نمودن همکاری‌ها و تعاملات نهادهایی هم چون بانک جدید توسعه و صندوق ذخیره ارزی را ایجاد نماید که هر دو نهاد می‌توانند منجر به تقویت بریکس در نظام بین‌الملل گردند. لذا می‌توان نتیجه گرفت نگاه چین به بریکس یک نگاه استراتژیک در قالب نهادگرایی نئولیبرال در راستای زمینه سازی نظام بین‌الملل چندجانبه متعادل تر می‌باشد. زیرا همانطور که گذشت این ائتلاف می‌توان با زمینه‌سازی برای ایفای نقش فعال و موثر در عرصه جهانی به عنوان سکویی برای دستیابی آسان چین به اهداف منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای عمل نماید.

نتیجه‌گیری

پس از فروپاشی سیستم دوقطبی دوران جنگ سرد و حاکم شدن نظام درحال گذار بازیگران مختلف از جمله چین تلاش نموده است ضمن برقراری نمودن فضای چندجانبه متعادل، سهم خود را از قدرت جهانی افزایش دهد. چین در این راستا از بریکس به عنوان نهاد همکاری میان قدرت‌های در حال ظهور از پنج قدرت در حال توسعه از قاره‌های مختلف که تمایل دارند سهم خود را از قدرت جهانی افزایش دهند در جهت اهداف خود استفاده نموده است. اعضای این نهاد با گسترش همکاری و تعامل، اهداف و مواضع خود را تعریف نموده و تلاش کردند در یک مسیر مشترک، یعنی تحول نظام بین‌الملل به سمت یک نظام دموکراتیک‌تر و عادلانه‌تر که در نتیجه آن منجر به افزایش حضور و توان قدرت‌های در حال ظهور شود، گام بردارند. چین به عنوان یکی از اعضای این ائتلاف نسبت به سایرین از جایگاه مطلوب‌تری برخوردار است، توان و ظرفیت لازم برای حضور در عرصه بین‌المللی را بیش از پیش کسب نموده است و تمایل دارد ضمن گسترش نقش خود در روند تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی، زمینه‌ساز ایجاد سیستم چندجانبه منصفانه، دموکراتیک و در یک کلام متعادل گردد. در این راستا با توجه به تحولات نظام بین‌الملل، چین بر این امر واقف است که رسیدن به جهان چندقطبی مستلزم یک خیزش نرم و مسالمت‌آمیز می‌باشد و نه یک حرکت انقلابی. لذا چین با استفاده از نهادگرایی که منجر به افزایش اعتماد متقابل، کاهش نیات منفی، افزایش تعامل و سرریز همکاری خواهد شد و تخطی از آن هزینه بردار است در صدد است با تشکیل و تقویت ائتلاف بین قاره‌ای بریکس به عنوان بستر همکاری و تعامل، زمینه‌ساز سیستم چندجانبه متعادل را فراهم نماید. زیرا که قرار گرفتن در نهادی با همکاری

قدرت‌هایی چون روسیه که ابر قدرت گذشته بوده است و از نظام تک قطبی آمریکا دلخوش نیست، هند بزرگترین دموکراسی با جمعیت قابل توجه، برزیل توسعه یافته‌ترین کشور آمریکای جنوبی و آفریقای جنوبی به عنوان منبعی برای مواد اولیه و زمینه‌ای برای همکاری جنوب-جنوب این امکان را به چین می‌دهد که ضمن به اشتراک گذاشتن مواضع خود نسبت به سیستم جهانی و لزوم تغییر آن، مسیر رشد و توسعه سیاسی و اقتصادی را با سرعت بیشتری طی نماید و به تمام نقاط جهان دسترسی یابد. بنابراین با عنایت به آنچه گذشت، مشخص گردید که چین از رهگذر تقویت همکاری‌های نهادی با توجه به تحولات نظم جهانی، وابستگی متقابل پیچیده میان بازیگران و اهمیت روزافزون نهادها و رژیم‌های همکاری به بریکس به عنوان بستر لازم برای ارتقاء جایگاه خود در نظام جهانی و تحقق بخشیدن به نظم بین‌الملل چندجانبه متعادل می‌نگرد.

منابع و مأخذ

- ایکنبری، جی جان (۱۳۸۲)، *هژمونی آمریکا در قرن ۲۱*، مترجم، فضلی پور، عظیم، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر تهران.
- جکسون، رابرت، سورنسون، گئورگ (۱۳۹۱)، *درآمدی بر روابط بین الملل*، مترجمان، ذاکریان، مهدی، تقی زاده، احمد، کلامی، حسین سعید، تهران، نشر میزان، چاپ ۴.
- خادم، فاضله، جوکار، محمدصادق (۱۳۹۲)، *آینده اقتصادهای در حال ظهور (بریک) و تأثیر آن بر تحول ژئوپلیتیک انرژی*، تهران، عمران.
- سلیمانپور، هادی، مولایی، عبدالله (۱۳۹۲)، "قدرت های نوظهور در دوران گذار نظام بین الملل" فصلنامه *روابط خارجی*، سال ۵، شماره ۱، بهار.
- سنبلی، نبی (۱۳۸۶)، "توسعه صلح آمیز: راهبرد چین در نظام بین الملل"، فصلنامه *سیاست خارجی*، سال ۲۱، ش ۴، زمستان.
- عباسی، مجید، قیاسی، امیر (۱۳۹۱)، "سیاست خارجی چین در هزاره سوم: الزامات اقتصادی و سیاست خارجی مسالمت جویانه در روابط بین الملل"، فصلنامه *مطالعات سیاسی اجتماعی جهان*، دوره ۲، شماره ۲.
- قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۲)، "بنیاد امنیتی سیاست خارجی چین"، فصلنامه *مطالعات راهبردی*، سال ۱۱، شماره ۲.
- لانتین، مارک (۱۳۸۹)، "مقدمه ای بر سیاست خارجی چین"، ترجمه فیروز ارغوانی پیر اسلامی، فصلنامه *سیاست خارجی*، سال ۲۴، ش ۴، زمستان.
- محمدی، منوچهر (۱۳۸۶)، *آینده نظام بین الملل و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه، تهران، زمستان.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۲)، *تحول در نظریه روابط بین الملل*، تهران، نشر سمت، چاپ ۸.
- نای، جوزف (۱۳۹۲)، *آینده قدرت*، ترجمه، عزیزی، احمد، نشر نی، تهران.
- نقیب زاده، احمد (۱۳۸۷)، *تاریخ دیپلماسی و روابط بین الملل: از پیمان وستفالی تا امروز*، چاپ ۵، تهران، قومس.

- Bess a Maia, Jose Nelson, et.al,(2012), "The BRICS Report: A Study of Brazil, Russia, India, China, and South Africa With Special Focus on Synergies and Complementarities", Oxford University Press, 2012/3/9. Available at: http://www.nkibrics.ru/system/asset_publications/data/5432/65e9/6272/6925/e830/0000/original/The_Brics_Report, Accessed on: 2014/2/12.

- Cumings, Bruce(1991), “Trilateralism and New World Order”, *Policy Journal*, Vo1, VIII, No 2, Spring . Available at: <http://www.jstor.org/stable/40209206>. Accessed on: 2014/3/10.
- Fukuyama, Francis(2006), “America at the Crossroads; Democracy, Power and the Neoconservative”, United States of America: Yale University Press, New Haven. Available at: <http://www.revistascisan.unam.mx/Voices/pdf>. Accessed on: 2014/2/20.
- Glosny, Michael A(2010),“China and the BRICs: A Real (but Limited) Partnership in a Unipolar World", *Northeastern Political Science Association*, Volume 42, Number 1.
- Gui, Yue(2013), “Why the BRICS? A Chinese View”, *Chinese Foreign Affairs University*, Bond University.
- Haibin , Niu(2012), “BRICS in Global Governance, A Progressive Force” , FRIEDRICH EBERT STIFUNG,FES, *Dialogue on Globalization*, New York.
- Hodges Michael(2002),“Economic Productively Report” Grand Father Economic Report Series. Available at: <http://grandfather-economic-report.com>. Accessed on: 2014/3/15.
- Huntington, Samuel. P(1998), “The Clash of Civilization and Remarking of World Order”, (London: Touchstone).
- Kakonen, Jyrki(2013), “BRICS as a NEW Constellation in International Relation”, University of Tampere, Tallinn University.
- Niu, Haibin(2015), ” A Chinese perspective on the BRICS in 2015”, Available at: http://www.cfr.org/councilofcouncils/global_memos/p36088. Accessed on: 2015/4/29.
- Robinson, William. I,(2015), “Third world Quarterly, the Translational State and the BRICS: a Global Capitalism Perspective”, Department of Sociology, University of California-Santa Barbara, USA.
- Sanders Jorry.W(1991), “Retreat from World Order” , *World Policy*, Vo1, VIII, No 2, Spring 1991, Available at: <http://www.unz.org/Pub/WorldPolicyJ-1991q1-00227>. Accessed on: 2015/5/1.
- Singh, Suresh. P(2011), Dube, Memory(2011), “BRICS and Order A Beginners Guide”, *Foreign Policy*, Available at: http://www.foreignpolicy.com/articles/2011/02/22/brics_a_short_history?page=0,0. Accessed on: 2014/2/25.
- Smith, Steve(2001), “The End of the Unipolar Moment: September 11 and the Future of World Order”. Available at: <http://essays.ssrc.org/sept11/essays/smith.htm>. Accessed on: 2014/9/16.
- Vijayakumar, Narayanamurthy, sridharan, peramal(2010), “Determinants of FDI in -BRICS Countries: A Panel analysis”, *Int. Journal of Business Science and Applid Management*, Volum5, Issue3.

- Xuetong, Yan, “Guoji Huanjing Ji Waijiao Sikao”(1999), International Environment and Reflection on Diplomacy, Xiandai Guan Xi 8. Accessed on: 2014/3/15.

<http://brics.itamaraty.gov.br/about-brics/recent-developmentsummit>, 2014,10,15. -Accessed on: 2014/11/20

<http://brics5.co.za/about-brics,2014,9,25>.- Accessed on: 2014/12/12

http://brics.itamaraty.gov.br/images/pdf/BRICS_NDB.doc,2014,12,16. Accessed on: 2015/3/6.

-<http://www.voanews.com/content/brics-bank-launches-boosting-china-influence/2871693.html>). Accessed on: 2015/3/6.

-<http://www.project-syndicate.org/commentary/brics-summit-china-leadership-by-minghao-zhao-2015-2-17>.- Accessed on: 2015/4/7.